

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید، در سال وفات سلطان حسین ۶/۹۱۱-۱۵۰۵ به خراسان حمله آورد و در عرض يك یا دو سال بعد از این سنه اعضای خاندان تیموری را با استثنای پابرو بدیع الزمان قتل عام نمود. این شخص اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت. تا سال ۱۱/۹۱۶-۱۵۱۰ شیبانی خان پناهگاه شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از بکها حمله سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل^۱ نامه مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود. شاه اسمعیل کمر بچنگ او بست و در جواب حمله های اوتهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود به خراسان لشکر کشید و در راه مرقد علی بن موسی الرضا [ع] را زیارت نمود.

قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیک
مرد واقع شد از بکیه پس از يك مصاف طولانی و اجاجت آمیزی
کاملاً شکسته شدند و شیبانی بقتل آمد، وقتی که بدن او را از
زیر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست و پایش را بریدند و با کناف
مملکت گسیل داشت و پوست سرش را از گاه انباشته بعنوان یادگار و هدیه نزد سلطان بایزید
دوم بقسطنطنیه فرستاد^۲ و استخوان کاسه سر را فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس
بزم بگردش آورند یکدست او را بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم
روزافزون حاکم از ندران فرستاد در موقعی که مشارالیه در ساری میان ندما و درباریان
خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامن او انداخته و بانگ بر آورد: «گفته
بودی دست من است و دامن شیبک خان حالا دست او در دامن تست!» حضار را از
این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیک برای قتل آن فرستاد دستی
بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آنروز مریض شده وفات
یافت. راجع بجای کسی که از استخوان سر شیبک خان ساخته شد قصه عجیب ذیل
منقول است یکی از مشاورین معتمد شیبانی خان معروف بنخواجه کمال الدین

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلد اول صفحه ۲۹۲ تألیف ارسکین. متن این مرسله
مفصل در احسن التواریخ مندرج است. (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۴۱) شاهزاده
سلیم که بعدها بسلطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و با پدر خود سلطان بایزید
در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع از خطر مرگ جسته و بخندمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و بار خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت: «سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم پاده نشاط می نوشد».

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در آسنن بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قلمرو حکم خود بسیار آزار و شکنجه مینمود. در این وقت پس از غلبه شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بستیان رسید. معذک طایفه ازبک بعد از این شکست بازهم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صورت با ایرانیان صلح کردند چندماه بعد در جنگ نجدوان انتقام خود را گرفتند، در این جنگ بابر و ایرانیان معاهد و مساعدت اوشکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید. در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترک عثمانی پردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است. این روابط را مجموعه رسائل سیاسی که فریدون بیک با کمال اسنادی جمع آورده و در سنه ۱۵۷۴/۹۸۲ با اسم منشآت السلاطین تدوین کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی با ترکی روشن و معلوم میسازد.

مجموعه مکاتیب دولتی مکتوبهایی که فیما بین سلاطین عثمانی و حکام و پادشاهان همسایه مبادله میشد یا از طرف سلطان به پسر یا وزیر که فریدون بیک گرد آورده است و ولات خود صادر میگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بهر بی و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها

تاریخ ندارد، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تارفات شاه اسمعیل ۱۵۲۲-۴/۹۳۰ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزید دوم (۹۱۸/۸۸۶-۱۵۲۱/۱۴۸۱)

و سلیم اول ۹۱۸/۹۲۶ - ۱۵۲۱/۱۵۲۰) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۲۶/۹۳۰ - ۱۵۲۰/۱۵۲۴) بطریق ذیل خلاصه میشود.

(۱) از طرف یعقوب پادشاه آق قویونلو بسلطان بایزید راجع بنخبر شکست و وفات شیخ حیدر (پدر شاه اسمعیل) (صفحه ۲۰۹). این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که او را سر حلقه ارباب ضلال مینامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عمومی مسلمین گردد.

(۲) مکتوب سلطان بایزید که بزبان فارسی و بدون تاریخ و در جواب مراسله فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را از غلبه بر بایند ریه و گزوه ضلال حیدر به تنهیت میگوید (۳) از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید دوم در تقاضای اینکه کسی مریدانش را که از آسیای صغیر باردییل برای زیارت ارمیآیند مانع نشود (ص ۳۴۵) این مراسله بی تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است.

(۴) جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۶-۳۴۵) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر روی معلوم شده است که قصد اغلب این زوار بجای آوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه باین وسیله میخواهند از خدمت نظام بگریزند.

(۵) از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید همچنین در این موضوع بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۶/۷). در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم در خاک عثمانی نهاده است و از این اقدام ابداً قصد مخالفت پابی احترامی نسبت بسلطان نداشته و بسپاهیان خود امر داده است که ذره خسارت بر جان و مال اهالی وارد نیاورند.

(۶) جواب سلطان بایزید بر قعه فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود را مأمور

فرموده که اورا در مقصودش کمک و مساعدت نمایند.

(۷) از جانب الوند آق قویونلو پادشاه ایران به سلطان یزید، تمام این مراسله باستثناء مقدمه عربی که دارد فارسی است و تاریخ ندارد (۲ - ۳۵۱) الوند ورود محمود آقاچاووش باشی حامل نامه سلطان را اطلاع داده و وعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان، طایفه آق قویونلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترک و غلبه بر او باش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم با وی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمکهای مادی و معنوی سلطان سعی و جد بلیغ خواهد نمود.

(۸) جواب با یزید بمکتوب فوق بفارسی و بی تاریخ (ص ۳-۳۵۲) در تحریر و تشویق الوند میرزا و وعده مساعدت برای مقابله طایفه یاغیه قزلباش.

(۹) مراسله مورخه ربیع الاول ۹۰۸ [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که از جانب با یزید بحاج رستم بیک کرد توسط کیوان چاووش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه و نتیجه محاربات آنها با امرای بایندریه با آق قویونلو استفسار کرده است.

(۱۰) جواب حاج رستم بمراسله فوق بدون تاریخ و بفارسی (ص ۴ - ۳۵۳) راجع باینکه قزلباش مذهب خرائس، پس از شکست دادن الوند و مراد آق قویونلو اکنون در صدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیار بکر پیش میروند.

(۱۱) از جانب سلطان با یزید به سلطان غوری مصری بفرسی مورخه ۹۱۰/ د - ۱۵۰۴ (ص ۵-۳۵۴). در این مراسله اشاره بشخصی شده است که در ممالک مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و بر سکنه غالب آمده است، از روی جوانی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل پادشاه قلی است.

(۱۲) جواب نامه فوق بفرسی و بدون تاریخ (ص ۶ - ۳۵۵). در این مکتوب اشاره بقلیه گمراهان قزلباشیه بر ممالک مشرق دیده میشود. و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند.

ظهور و ازدیاد
خصوصت ایرانیان
و عثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان با یزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هر چند مراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفید است از جمله مراسلاتی که بسططان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامی^۱ و حکیم

جلال‌الدین دوانی و فریدالدین احمد نقتازانی شیخ‌الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل گشته گشت نوشته شده است. قبل از اینکه شرح رسائل سیاسیة زمان سلطنت سلطان سلیم خان پیردازیم شمه از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهد صغویه است و آنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنمائیم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس^۲ از شورش شیعیان آناتولی داده است نمی‌یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها او را شیطان قلی مینامند و پسر حسن خلیفه یکی از مریدان شیخ حیدر پدرا اسمعیل بود میداند.

نهضت شیعیان
آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید: «بایزید بعد از حلی يك عمر مضطرب و متشنجی طریقه مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد. و بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان

بسر میبرد. هر چند مصالح دولت و میل و تقاضای سران سپاه غالباً بایزید را برخلاف اراده اش بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرة بحیات آرام و ملایمیش از جنگ تمایل داشت. اداره امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال در عیش و سکون بسر رفت از يك تغافل کوچک ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد با ریختن خون جمیع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. آنار مقدسه امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنه خرافات پرست آنجا میباشد. مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزور بودند موسوم به جاسان جلیف و پسرش شاخ کولی

(۱) رجوع شود بناریخ ادبی ایران جلد سوم ص ۳ - ۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ هشتم تاریخ هسانی که سرپول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذ است.

(که بعضی‌ها او را نکل اسکاچو کولو و جمعی تپلی) ^۱ پناهند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایت شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید دعائشان اشباع یافته بود) بدو اراجع بحقیقت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست. ^۲ پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناک که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان و راندن آنها بداخله ایران منتهی گردید. شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند و پاداش بدهد جماعتی از آنها را در تبریز بقتل رسانید زیرا که بنا بر قول نولس ^۳ کاروانی پر ثروت را در راه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی ^۴ علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر با یزید بیطرف و مبری از تحریک و همدستی شورشیان معرفی نماید. نولس گوید «شاه قلی رانیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند» اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا با هم در جنگ گویک جای میان سیوانس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد نولس گوید «چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا ^۵ فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیه السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعد ها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین با اروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و ایروس و بلو بونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد و لشکری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نیبوسته

(۱) یعنی حسن خلیفه شاه قلی و نکلوی و یانکلوی یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مد کور ص ۲۲۴ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تألیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹۶ چاپ دوم اسلامبول ۱۸۹۷-۸/۱۳۱۵ Von Hammer's Gesch. d. Osmanisch Reich جلد دوم صفحه ۳۶۰-۳۵۹ و صفحه ۴-۳۹۳ (۴) یونس پاشا صدراعظم سلطان سلیم که در ۱۵۱۷-۹۲۳ سیاست شد

و شورش از نو بر پا نکنند. این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملاً از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایت آسیای عثمانی را متصرف میشد^۱ نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می گوید. اما احسن التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را همین کرده است.

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مفیم خاك عثمانی سخنی نمی رانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیت هائی که در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن بار تولومی ظهور یافت.

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکر نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست. ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و نیکولو گیوستینی نیانی Nicolo Giustiniani در ۷ اکتبر همین سال^۲ شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد. تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فلرسی او را بخط لاتینی در آورده از این قرار است:

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد بنوک قلم اسم اسم
زهفت وزهفتاد ساله بنام	یلرد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شب
پس آنکه بحکم هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکور از جلد دوم کتاب فون هامر صفحه ۴۰۳

اکنون با مراجعه به منشآت فریدون بیک مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط به عهد سلطنت سلطان سلیم و راجع بر روابط او و ایرانیان است .

(۱۳) از طرف سلطان سلیم به عیدخان از بک بفارسی مورخه
 سلخ محرم ۹۲۰ هـ ق (۲۷ مارچ ۱۵۱۴) پنج ماه قبل از جنگ
 سلطان سلیم
 چالدران (ص ۷ - ۳۷۴) در این مکتوب مفصل که بقلم

محمد بیک نامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خود را چنین ابراز میدارد : « که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده اند » و عیدخان را دعوت میکند که با انتقام خون پدرش شیک خان با وی توحید مساعی کند
 (۱۴) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ هـ ق (۲۱ اگست ۱۵۱۴) در این مراسله عیدخان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته و سگ کوچکی را که نایب و سردار سگ بزرگ بود (یعنی شاه اسمعیل) و از فرط جنون او را بنجم نانی ملقب ساخته بودند کشته است و وعده میدهد که سلطان عثمانی را در قلع و قمع « شر ذمه قلیله » « زنادقه او باش و ملاحظه قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخه صفر ۹۲۰ (آوریل ۱۵۱۴) از صفحه ۳۷۹ تا صفحه ۳۸۱ : سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که از زندقه و اعمال گناهکارانه خود خاصه امن شیخین ابوبکر و عمر نادم شود و الا بر سر او لشکر کشیده و ممالکی را که بجزیر و عنف غصب کرده است آزاد و مستخلص خواهد کرد .
 (۱۶) از جانب سلطان سلیم بمحمد بیک آق قوینلو بفارسی مورخه سلخ صفر ۹۲۰ [۲۵ آوریل ۱۵۱۴ صفحه ۲ - ۳۸۱ مشتمل بر تهنیت و تمجید او و خانواده و اتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت بجنگ زنادقه قزلباشیه .

(۱۷) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ ربیع الثانی ۹۲۰ (۲۳ جون

(۱) غلبه از بیکه بر جنود متعده شاه اسمعیل و بابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲۶) نوامبر

(۱۵۱۲) اتحاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۱۵۰۹ -

۱۵۱۰) وفات یافته و مقام و لقب او بامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم نانی تفویض گردید .

(۱۵۱۴) صفحه ۳۸۲. از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسله او بدست بیفتد.

(۱۸) نامه دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل بفارسی و بی تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده و شاه اسمعیل و خانواده او را بکفر و ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جزء ممالک عثمانی باشد.

(۱۹) نامه سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل از ارزنجان بترکی مورخه سلخ جمادی الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱۴) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه و سخریه حریف را بمبارزت می طلبد.

(۲۰) جواب شاه اسمعیل بسه مراسله سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ۵ - ۳۸۴) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحه ۷ - ۱۳۶) اشاره میکند. زیرا که نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشاء تریاک و بنگ بنوشتن این نامه ها مبادرت ورزیده اند و حقه پر از معجون خاص که ترکیبی از مخدرات مزبوره بوده مهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند.

(۲۱) نامه چهارم سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخ سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱۴) بازراجع بدعوت و طلب او بچنگ.

کسی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰ (اگست و سپتامبر ۱۵۱۴) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت در این محاربه که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانه عثمانیان چنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل با وجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو برگردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ۱۶ رجب ۹۲۰ (۶ سپتامبر

چنگ چالدران
اگست ۱۵۱۴

(۱۵۱۴) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر ترک بود و حسن بیگ حاکم Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه و عده کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشگری بقتل رسید. از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروجین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی بسکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمت‌الله کرمانی و سید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً اقدامات سلطان سلیم
پس از فتح چالدران فتح نامه های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق قویونلو و

شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹۶ - ۳۸۶) ثبت است. اما در (ص ۴۰۷ - ۳۹۶) شرحی که اهمیت تاریخی بسیار خفیه است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ * ۲۰ مارچ ۱۵۱۴ که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال * نوامبر و دسامبر ۱۵۱۴ * برای قشلاق کردن با ماسیه Amasiya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس از زنجان چالدران و خوی و مرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسرچوبان و بیبورت با ماسیه مراجعت کرد. هناری از کله دشمنان در میدان جنگ برپا ساختند و در قریه ساهیلان Sahlân یکروز قبل از ورود به تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدند و بنا بر آنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند^۱ سلطان سلیم فقط يك هفته * از ششم تا چهاردهم سپتامبر ۱۵۱۴ * در آنجا توقف کرد و بدیع الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا^۲ را که فراری بود با جمعیتی از صنعتگران چیره دست بتوطن در ممالک خویش دعوت کرده همراه خود به عثمانی برد. دو یاسه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز برگشت

(۱) نسخه کبریج ورق ۱۵۱ علامت (add ۲۰۰) (۲) چهار ماه بعد در اسلامبول بر سر طاهون وفات یافت.

بنا بر قول سرجان ملکم^۱ « این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسمعیل انری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید. » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملاً آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که بنگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشکر را از خاک ایران رجعت دهد و باستانیای قلع و قمع سلسله صغیر مذو القدر « بهار ۱۵۱۵ م »^۲ که در کرمانخ Kermakh نزدیک ارزجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت.

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامه از در عذر خواهی^۳ بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسطان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعیدخان ازبک نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تحریض نمود.^۴

اسناد مربوطه بسطنت سلطان سلیم خان قریب ۸۴ صفحه از مجموعه فریدون بیک را فرا میگیرد^۵ اما باستانیای یک مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود. مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسطان سلیم ساخته است. این شاعر گویا همان خواجه اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبک خان ازبک شتافت و در احسن التواریخ وفاتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷^۶ مذکور شده است.

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ۵۰۴ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم. (۲) بنا بر روایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهار نفر بودند ملک اسلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شده (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیک جلد اول (ص ۴۱۴ - ۴۱۳) (۴) ایضا (ص ۴۱۶ - ۴۱۵) (۵) آخرین مکتوب بصحفا ۵۰۰ مجموعه مزبوره منتهی میشود. (۶) از یکی از ابیات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانه او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور بترك آن شده است زیرا که گوید « کفر خانه ایسان را کاملاً خراب کرده و بر مسند دین قرار گرفت ».

ابیات ذیل از قصیده فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

فصیده فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده	الا ای قاصد فرخنده منظر بگو ای پادشاه جمله عالم اساس دین تو در دنیا نهادی مجدد گشت دین از همت تو اگر ملک شریعت مستقیم است زیمت در تزلزل فارس و ترک فکندی تاجش از سر ای مظفر فز لب کست همچون مار افعی توئی امروز او صاف شریفه روا داری که گبر و ملحدود تو او را نشکنی از زور مردی اگر گیرد امانی در سلامت چنین دیدم زاخبار پیمبر بذوالقرنین از آن خود در اعلم کرد دو قرن او شهری اندر جهان شد بیا از نصر دین کسر صتم کن	نیازم بر سوی شاه مظفر توئی امروز در مردی مسام تو شرع مصطفی بر جا نهادی جهان در زیر بسار همت تو همه از دولت سلطان سلیم است چو افکندی ز سر تاج قزل برک فکن اکنون بمردی از تنش سر سرش را تا نکویی نیست فعی خدا را و محمد را خلیفه دهد دشنام اصحاب محمد سرش را تا برینده باز گردی بگیرم دامنت را در قیامت که ذوالقرنین بد در روم قیصر که ملک فارس را باروم ضم کرد بشرق و غرب حکم او روان شد بتخت روم ملک فارس ضم کن
----------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

وفات سلطان سلیم
در ۱۵۲۰ / ۹۲۶ و
جلوس سلیمان خان

سلطان سلیم در ۱۵۲۰ / ۹۲۶ وفات یافت بنا بر قول صاحب
احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز
بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را
قانونی و اروثیان او را Magnificent لقب داده اند امینی

شاعر ایرانی قصیده در جلوس او ساخته که از هر مصراعش عدد ۹۲۶ بدست میآید
شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بدا در زمان ملک کامرانی بکاوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیره رودس را فتح کرد بکنفر شاعر ایرانی
دیگر موسوم به نیازی بیاد کار فتح مزبور قصیده استادانه منظوم کرد که مطلعش این است:

دراول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان است (۱۵۲۰/۹۲۶) و دوم تاریخ فتح رودس^۱

شاه اسمعیل روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ مطابق با ۲۳ ماه می

وفات شاه اسمعیل

۱۵۲۴ م وفات یافت و در کنار اجدادش در اردبیل مدفون

۱۵۲۴/۹۳۰

شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را

سلطنت کرده بود. چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست

و تاریخ تولدش ۲۶ ذوالحجه ۹۱۹ هـ (۲۲ فوریه ۱۵۱۴) است: القاس که در ۱۵۱۶/۹۲۲

متولد گشت و سام و بهرام که هر دو یکسال بعد از القاس بدنیا آمدند علاوه بر پسر پنج

دختر نیز داشت^۲

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار می افتاد

وسعت مملکتش

بقسمی که نه تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت بلکه

سرحدهات را نیز از هر طرف بقدر معتناهی توسعه داد. بنا بر قول احسن التواریخ

مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد

دیار بکر و بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در میآمد. در میدان رزم شیری خنجر

گذارد و در مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود.

احساس وجودش بدرجه بود که زرناب و ریگک بیمقدار در چشمش

لیافت و کرمش

بکسان مینمود. پیش همت بلندش ذخیره کان و دقینه دریا

برای عطای بکروز کفایت نمیکرد و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود.

میلی مفرط بشکار داشت و اغلب به تنهایی شیر نر را از پسای

میل مفرط بشکار

در می آورد. عنادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر

بدهد صاحب منصبان اشکر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان

بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت. شاه خود بیکه سوار بجلو رفته شیر با پلنگ

را شکار میکرد.

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۹۲۶ است ولی مصراع بعد ۹۴۰ میشود زیرا

که در نسخه مسترالیس کلمه دوم دویم نوشته شده است. من دویم را دوم کرده و سنه ۹۳۰

بدست آوردم که باز یک عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی است که الف

اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) شایش خانم، پری خان خانم،

مهین بانو سلطانوم، فرنگیس خانم، وزینب خانم

پنج جنگ بزرگ
شاه اسمعیل

در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی
که موسوم است بجایانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان
مراد در آلمه کولانگی نزدیک همدان چهارم با شیبک خان در
حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمه
«خسرودین» برمیآید چنانکه در دو ماده تاریخ ذیل مذکور گشته است :

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین از خسرودین طلب که شد «خسرودین»
چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ
ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل
فقط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی
و فقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی
هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال
رسیده ریشه خود را استوار کرد بیشتر ادباء و شعرای مشهوری که مورخین از قبیل
صاحب احسن التواریخ و غیره وفاتشان را در این عهد ذکر کرده اند ، در حقیقت جزء
انجمن فضائلی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری و وزیر
هنرمندش امیر علی شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلاً هاتفی شاعر برادرزاده جانی بزرگ
متوفی بسال ۱۵۲۷/۹۲۷ و امیر حسنی معتمانی (متوفی بسال ۹۰۴/۹ - ۱۴۹۸ و بنائمی
که در قارشی در واقعه قتل عامی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم پنجم نانی
مسبب آن بود بقتل رسید (سنه ۹۱۸ - ۱۵۱۲) و هلالی که ازبکیه او را بجرم
تمایل به تشیع در هرات در سنه ۹۳۵ - ۱۵۲۸ گشتند و حکیم معروف جلال الدین
دوانی (متوفی بسال ۱۵۰۲/۳ - ۹۰۸) و میرخواند مورخ که در سال ۱۴۹۷ - ۸/۹۰۳
در سن ۶۶ سالگی بدرود زندگانی گفت ، و حسین واعظی کاشفی متاون و بی ثبات

(۱) تاریخ این جنگها بر ترتیب چنین است ۱۵۰۰/۹۰۷ - ۱۵۰۱/۹۰۸ - ۱۵۰۳/۹۱۰

۱۵۱۰/۹۱۶ - ۱۵۱۴/۹۲۰ غیر از جنگ اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد،^۱ قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخه خطی آن نیز بندرت دیده میشود،^۲ این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل با تمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء و شعرای نظم فروش واقع میگرددینه است.

(۱) شرح حال مهترین این فضلا در مجله سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطه قبایل تاتار مندرج است. (۲) بهرست فارسی ریو صفحه ۶۶۰ - ۶۶۱ رجوع شود





شاه اسمعیل اول



شاه نهماسب صنوی

روبروی صفحه ۸۳

فصل سوم

اوج و حضیض دولت صفویه . از زمان شاه طهماسب

(۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانبین پدر شد
جلوس شاه طهماسب
۲۳ می ۱۵۲۴
بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر
ایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود
گفت . مورخین آن زمان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه
ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی
جای پدر گرفتگی کردی جهان مسخر
جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتگی
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتگی

از تواریخ دوره او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن ها
استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته^۱ و از روز جلوسش که
مقارن دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعه تسلیم شرم انگیز شاهزاده
عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۱۹۶۹-۱۵۶۱ م) در آن مسطور
است دیگر احسن التواریخ حسن بیگ روملو که تاریخی بسیار خوب است و در
(۸/۹۸۵-۱۵۷۷ م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خانمه یافته است . تذکره
شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سرمشق خود مشغول
کننده و مفید است و حتی بر سفرنامه ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طرف
اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن
میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشک تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع جنگها

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحه
۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً در جلد دوم مطلع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان از
صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

و قتل عام های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دوات و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسنده را بشناسد. سرجان ملکم^۱ و ارسکین^۲ بتعصب و زهد خشک شاه طهماسب اشاره کرده اند.

اخلاق طهماسب ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان و جوانمرد بود» و در جای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض از ذائل و ذمائم بزرگ مبری و منزّه بوده است» آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson که حامل سفرنامه از طرف ملکه الیزابت^۳ بود در ماه نوامبر ۱۵۶۲^۴ در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین سن تیودالساندری Vincentio d'Alessandri که در ۱۵۷۱^۵ مقیم دربار بود شاه^۶ را: «در سال شصت و چهارم عمر و پنجاه و یکم سلطنت» چنین وصف میکند، «قدش میانه و خوش تر کیب است چهره اش پسندیده. و قدری هایل به تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ دارد.» و نیز گوید: «بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلاً یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفّر از جنگ و بسیار کم دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زروسیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت «لثیم و خسیس است» و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید «با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و در حقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت پادشاه بحدی است که

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران. (۲) تاریخ هند در زمان سلطنت بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظه اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها و مسافرت های که در روسیه و ایران شده است و توسط انجمن ها کلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نبره lxxij لندن ۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) ایضاً صفحه ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت و نسی ها در ایران (انجمن ها کلویت ۱۸۷۳) صفحه ۲۱۵

باور نمیتوان کرد. بمناسبت نسب او که به علی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند: «ومثلی چند از اقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانواده سلطنتی و درباریان و سکنه دورترین نقطه مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید. یکی از کارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر و نیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید:

«شبی ملائکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا از اعتقاد شاه طهماسب پادشاهی که عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع] است بخواب

سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانه خود را

آباد سازد؛ بعد بشاه امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید. « این قضیه

برای معرفی شاه طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکره احوال خویش چندین رؤیا را ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است.

مثلا در يك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) علی (ع) او را بقلبه بر ازبکیه امیدوار میسازد و یکسال یا دو سال بعد درهرات بار امر میدهد که بار دیگر بچنگ برود^۲ و

در این باب خود گوید: «اعتقاد این بنده ضعیف طهماسب الصفوی الموسوی الحسینی

این است که هر کس که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه

ایشان فرمایند همان میشود» دفعه دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید

در رؤیای دوم از امام علی الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای اول را طلب کرد و بمقصود

رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه ها و بوزخانهها و بیت اللطف ها

را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد^۳

يك چند پی زمرده سوده شدیم^۴ يك چند بیاقوت تر آلوده شدیم^۵

آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن

توبه شاه طهماسب

وقایع سال ۹۳۹/۳ - ۱۵۳۲ مذکور است.

(۱) صفحه ۵۸۴ Denkwürdigkeiten تألیف مورن که بیشتر ذکر شد (۲) ایضا صفحه

۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب سابق الذکر تألیف مورن صفحه ۶۰۰ و آنشکده

چاپ بیبی (۱۸۶۰-۱/۱۲۷۲) (۴) مرادبنگه است مطابق مندرجات آنشکده (۵) شراب

تباهی لشکر عثمانی
 از برف بی هنگام
 در همین ایام لشکر سلطان سلیمان عثمانی که حسب معمول
 سرگرمی ایران را بچنگ ازبکیه و دفع حملات مکرره آنها
 از ولایات شمال شرقی مغتتم شمرده بود باذربایجان وارد و در
 این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید
 (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد.) شاه طهماسب این تباهی لشکر خصم قدیم خود
 را از «مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم» میدانند. این واقعه
 در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است.
 رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
 گفتم که بکشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من
 چند رویای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکره
مشاهدات دیگر
 خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی
 ظاهر شده و با وی صحبت داشته است^۱ در موقع دیگر روح شیخ شهاب الدین او را
 نوید داده تقویت میکند^۲ چندین خواب دیگر بطریق ابهام در ذیل وقایع سنه
 ۱۹۵۷-۱۵۵۰ و سنه ۹۶۱/۱۵۵۴ ذکر شده است^۳

روابط ناصوار
خانوادگی
 شاه طهماسب از حیث روابط خانوادگی چندین خوشبخت نبود
 هر چند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از
 او خوش اقبالتر نمیتوان دانست. طهماسب سه برادر کوچکتر
 از خود داشت: سام (که در شعر مهارتی داشته و تذکره الشعرائی نوشته است).^۴
 بهرام و القاس. از این سه برادر اولی و سومی بی روی شوریدند. سام میرزا در سنه
 ۹۶۹/۲-۱۵۶۱ بزندان افکنده شد و در سنه ۹۸۴/۷-۱۵۷۶ بدست اچانشین شاه
 طهماسب بقتل رسید. قضیه القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشارالیه
 هم یانگی بود و هم خائن و نه تنها بسطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تألیف هورن ص ۶۰۲. ایضاً شرحی که فریدون بیگ
 بترکی راجع باین حرمانی سخت نوشته است (جلد اول صفحه ۹-۵۸۸) در پنجم ربیع الثانی
 ۹۴۱ مطابق ۱۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ لشکر عثمانی بسلطانیه رسید. (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷
 (۳) ایضاً صفحه ۶۲۳ (۴) ایضاً صفحه ۶-۶۳۵ (۵) مؤلف تذکره الشعراء گرابهائی است
 موسوم بشعفا سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است.

اورا واداشت که بایران حمله کند و خود باجد و سعی تمام در جنگ با مملکت خویش شرکت نمود. در همدان خانه زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد. بعد بطرف بسزد خواست رهسپار شده سکنه آنجا را قتل عام نمود اما در سال بعد برادرش بهرام او را شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه او را در قلعه الموت محبوس ساخت. این بنا بر روایت تذکره شاه طهماسب است^۱ اما صاحب احسن التواریخ محبس او را قلعه قهقه دانسته است و گوید پس از یک هفته در آنجا هلاک شد. شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان او را بقلعه الموت برده حبس کرده آمدند بعد ازشش روز جمعی که در قلعه او را نگاه میداشتند غافل گردیده دوسه نفر در آنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود او را از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد^۲ اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امر را فراهم نکرده بزحمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد. در همین سال بهرام میرزا در سن ۳۳ سالگی وفات یافت

از این بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان

بی وفائی نسبت به

عثمانی است این جوان از حکومت ولایت کوتاهیه معزول شد

بایزید پسر شاه عثمانی

و بواسطه سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم به خرم^۳ بود

۱۵۶۰-۱۵۶۲

بود و مقصودش فقط ولیمهد ساختن پسر خود سلیم بود (که

بعدها به احمق ملقب گشت) از وطن رانده شد. و در سال ۹۶۷ / ۱۵۵۹-۶۰ بدرگاه

شاه طهماسب پناه برد. هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت و تقاضای تسلیم

بایزید و اطفال او را نمود. بنا بر قول آنتونی جن کین سن^۴ این هیئت چهار روز قبل

(۱) کتاب سابق الذکر تألیف هورن صفحه ۶۴۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاهی

عثمانیان تألیف گیب Gibb جلد سوم صفحه ۱۰-۱۱ (۳) سیاحت های نخستین (طبع لندن

هاکلویت ۱۸۸۶ جلد اول) صفحه ۱۴۱ و یادداشت پای صفحه که خلاصه شرحی که نوکس Knolles

در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه شود همچنین رجوع نمائید بتاریخ ترکان عثمانی

نالیف کربری Creasy (لندن ۱۸۷۲) صفحه ۷-۱۸۶

از ورود او یعنی ۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطه رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امر داد یا راضی شد که شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا بر قول آنتونی جن کین سن «سراو را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القب بد طینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر و احساس نداشتی را که از قصد خیانت بهممان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه فرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

«در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار آمد و امر او
 شرحی که خود شاه
 طهماسب از این
 بد رفتاری نوشته است
 و جماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه
 هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این
 مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله
 آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت
 خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را
 بخواندگار ندمم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت
 سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم.
 بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش
 آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان میکند و از اشارت
 ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع
 خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدومی که لایق ایشان باشد
 میخواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بساطان بایزید و فرزندان
 او نرسد.»

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً عجاری این واقعه خونین را

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹ - ۶۴۲ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکیب آنرا خرابتر کرده و خواندگار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه^۱ با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود. انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن و هم در مراسلات سیاسی که جلد اول منشآت فریدون بیگ را خاتمه میدهد بنظر میرسد. در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود.

همایون امپراطور هند در ایران
 واقعه^۲ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بابر امپراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در سال ۱۵۴۴ بدربار شاه طهماسب پناه آورد، سر جان ملک^۳ شرح پذیرائی او را با وجد و شغف تمام نقل میکند اما ارسکین^۴ Erskine مدارک و اسناد رسمی را بقدر «افسانه ساده و بی زینت» جوهر ملازم همایون^۵ اهمیت نداده و بلاذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکنند که «همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت کشید.» و حقیقه^۶ خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطه شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه و قاضی جهان وزیر و نورالدین طیب نبود خیلی بیشتر زحمت می دید. امروز یکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون^۷ اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد.

روابط خارجی ایران در عهد شاه طهماسب
 شاه طهماسب نیز مثل پدرش با سه کشور خارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ها و اراکان و خاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال ۱۵۷۴-۷/۱۵۶۶) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت از این تلخیص

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم صفحه ۲۸۰ و ما بعد. (۳) ترجمه مازور چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید. (۴) بکتاب «ایران» تالیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۵ رجوع شود. نسخه از تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در «تاریخ ایران» تالیف سربرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱۶۴ طبع گردیده است

سلیم خان ثانی تادوسال قبل از وفات طهماسب بر عثمانی حکمرانی نمود. و در دو سال اخیر زندگانی او (۴ - ۶/۹۸۲ - ۱۵۷۴) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود. اما حکمرانان ازبکیه عییدخان تاسنه ۴۰/۹۴۶ - ۱۵۳۰ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود. این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی و ترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند.

از سلاطین «مغول کبیر» بابر (متوفی در ۱/۹۳۷ - ۱۵۳۰) و همیون (متوفی در ۱۵۵۵/۹۶۲) و اکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم آنتونی جن کین سن در سال ۱۵۶۶ م باورقه اعتبار از طرف الیزابت ملکه انگلستان بدر بار او آمد و سیزده سال تقریباً بعد از جن کین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنا بر قول صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ۱۵۷۴ - ۵/۹۸۲ قید کرده است هیتی از جانب دن سیاستیان Don Sebastian بایران وارد شد. اما بدیدیرائی گشت.

جنگ با عثمانی
در این عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان از جانب غرب و ازبکیه از سوی شرق چندان روی صلح و آسایش ندید و جنگهایی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب بی دریغ پیش میآمد که هر چند از حیث نتیجه با یکدیگر مختلف بودند اما از لحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد. مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ۹۴۰ - ۹۴۲ (۶ - ۱۵۳۴) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان و فتح آذربایجان در (۴/۹۵۰ - ۱۵۴۳) و ۹۵۳ - ۹۵۵ (۸ - ۱۵۴۶ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب به عثمانیان. در (۹۵۹/۱۵۵۲) وقتی که ایرانیان ارجیش را دوباره تصرف کردند، و در ۱۵۵۴/۹۶۱ در موقعیکه سلیمان نخب جوان را آتش زد و در چهارمین کورت با آذربایجان هجوم آورد، قوای نظامی عثمانیان در این وقت در دروه ترقی قرار داشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمه اروپا نیز خطرناک بود. و دول اروپا

(۱) شرح کاملی از این جنگ و حمله بر «طهماسب پادشاه ز نادافه قزلباش» در جلد اول منشآت فریدون بیگ (ص ۵۸۴ - ۵۹۸) دیده میشود. لشکر عثمانی در ۱۰ جون ۱۵۳۴ از اسلامبول بیرون آمد و در ماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ۷ جون ۱۵۳۶ بپایتخت عثمانی بازگشت.